



درآمدی به شناخت مقام
چند مفهوم در اندیشه
آنتونیو



WIAZ

نخستین سالهای زندگی گرامشی در ایامی گذشت که سرمایه داری با شتاب بسیار در ایتالیا رشد می کرد و شکل کلاسی تولید، وجه تولید غالب می شد. ادغام سرمایه های بانکی و صنعتی درهم، پیدایش انحصارها (خاصه در صنعت فولاد بسال ۱۹۰۶ و در صنعت اتومبیل بسال ۱۹۱۱) تقسیم کاری جدید میان دو بخش کشاورزی و صنعتی، ظهور ضعف نسبی بورژوازی قدرت سیاسی را به این طبقه سپرد. در این میان تکامل ناموزون میان شمال و جنوب ایتالیا، مساحت صاحبان زمین جنوب سهم در دخوری در دستگاه دولتی و قدرت سیاسی بخشید. گرامشی سالها بعد در مقاله سألہ جنوب رابطه ضعف بورژوازی و تکامل ناموزون سرمایه داری ایتالیا را مورد بحث قرار داده. این همه از ایتالیا حلقه وضعی در زنجیر امپریالیسم ساخت. بعداً دیگر اینچا "سرمایه داری سابق" در ریشه های کمتری (در قیاس با دیگر کشورهای امپریالیستی) به امپریالیسم رسیده بود و در عین حال سیر تکاملی آن تکامل امپریالیستی بود. (جهت توضیح دقیق نظریه ای این نکته به سخنرانی لنین درباره برنامه حزب در هشتمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه رجوع شود.)
بهمن دلیل در ایتالیا تضاد میان کار و سرمایه به وضوح و بسته سازی بیشتر بچشم می آمد. ریشه پیدایش حزب سوسیالیست ایتالیا در شکل رشد این تضاد نهفته است.
جهت نگارش برنامه این حزب در سال ۱۸۹۱ جلساتی در میلان تشکیل شد. سال بعد برنامه ای سوسیالیستی توسط حزب کارگران ایتالیا در "کنگره جنوا" پذیرفته شد و این نتیجه آن جلسات بود که

با اینکه هدف این مقاله طرح مفاهیم جامعه ملی، جامعه سیاسی، بلوک تاریخی، هژمونی، و روشنگری در اندیشه گرامشی است بدلیل نیاز بخشی مقدماتی جهت شناخت زندگی و آثار او نوشته ناگزیر جنبه کلی تر بخود گرفته.



۱- زندگی گرامشی

اگرچه از تن، در همان زمان خبری از بربریت است - و البته این

آنتونیو گرامشی در ۲۲ ژانویه ۱۸۹۱ در شهر کوچک آلز در سار-دینیا متولد شد. سالهای کودکی اش در مصیبت و بیماری و فقر گذشت. فقر حاصل به زندان افتادن پدرش بود که مادر و تمامی خانواده را با خود گرفت. کاز کوز، پیش از دستمال از هر شب نگذشته بود که به بیکاری عالم دچار آمد. رشد اندامش کند شد و برای هم عمر کوچک پشت و کوتاه قامت ماند. در سال ۱۸۹۸ به مدرسه رفت اما به سبب نیاز به کار، بی دینی درس را رها می کرد تا پدر از زندان آزاد شد. در سال ۱۹۰۸ به کالیاری رفت و نزد برادر بزرگترش اقامت کرد. سه سال بعد با کمک هزینه تحصیلی وارد دانشگاه تورین شد و به تحصیل فلسفه زبان شتافت. اینجا با عقاید و کتاب های سوسیالیستی آشنا شد.

عایت در سال ۱۸۹۵ حزب سوسیالیست را بجای حزب کارگران اتحاد
 برود معنوی آنتونیو لایبرولا نظریه پرداز اندیشمند و پایه گذار
 مارکسیسم ایتالیا، رشد عقاید انقلابی را درون حزب و جنبش کارگری آسان
 کرد.

اتحادیه گزائی در ایتالیا از سال ۱۹۰۱ با تشکیل اتحادیه سه
 کارگران فولاد (FIOM) آغاز شد و در اکتساب عمومی ۱۹۰۴ میسوان
 را گاهن اتحادیه ای را در کارگران دید. دو سال بعد اتحادیه سه
 کارگری وابسته به حزب سوسیالیست (C.G.I.) ایجاد شد و مطابق
 روشمرد کنگره اشتوتگارت بین الملل دوم (۱۹۰۷) از نقطه نظر حقوقی
 از حزب مستقل شد. با اتحاد گزایش های اتحادیه ای بحثهای روزنی
 حزب بر سر برنامه حد اکثر و برنامه حداقل تشدید شد. این دو درسا
 ۱۹۰۰ تحت تأثیر ایدئولوژیک و نظریه ای بین الملل دوم توسط حزب
 پذیرفته شده بودند. این همه منجر به پیدایش گزایشی در حزب
 گردید که از جانب کارگران صنایع کوچک و عناصر خرده بورژوا پیشینیانی
 می شد و سرانجام به تشکیل گروهی به نام ماکزیالیست ها منتهی شد. این
 گزایش سائرتیمت مبارزه را صرفاً در گروهی هدف تشخیر قدرت سیاسی
 می دید. و اگرچه در حرف با تجدید نظر طلبی سر نبرد داشت خود در
 عمل آشکال فرصت طلبی را رشد می داد. اوج فعالیت این گروه در سال
 های ۱۹۱۴-۱۹۱۲ می باشد و این دوران است که موسولینی که رهبری
 ماکزیالیست ها را در دست داشت مدیر روزنامه حزب "آوانتی AVANTI
 شده و تا سکا از رهبران این گروه که بعد ها رهبر سائرتیمت ها
 در حزب کمونیست ایتالیا شد انقود عده ای در آثار نظریه ای حزب
 گذاشته بود.

بحث میان گروههای حزبی نتیجه ناگزیر رشد جنبش کارگری بود.
 رشدی که اعتصاب بزرگ توپین در سال ۱۹۱۲ یا هفته سرخ ژوئن
 ۱۹۱۴ آن را روشن می کند. نمونه ای از این بحث در کنگره فدراسیون
 جوانان حزب در سبتمبر ۱۹۱۲ میان توسکا و بوردیگا بر سر مسائل
 فرهنگی می باشد. بوردیگا که گروه "کارل مارکس" را در نایل تشکیل
 داده و بحالت عقاید پرشور و چپ روی خود، مشهور شده بود، در
 بزاع نظریه ای میان حزب (که دنباله روی بین الملل دوم بود) و C.G.I.
 که اتحادیه گزایشی آنجا رشد می کرد به شدت جانب حزب را گرفت و
 این موضع گزایشی هم بود که تازه وارد صحنه مبارزه سیاسی می شد.
 و از بسیاری جهات دیگر به ماکزیالیست ها و تا سکا نزدیک تر بود.
 اما ورود او به حزب و آغاز فعالیتش بقارن با پیدایش ساله ای شد که
 جهت گیری در مقابل آن ارزش عده ای یافته، وابستگی طبقاتی گروه ها
 حزبی را مشخص می کرد.

جنگ امپریالیست آغاز شده، تضاد میان سیاست فرصت طلبانه
 و خائفانه بین الملل دوم و سیاست اقلیت ضد جنگ را تشدید نمود.
 حزب سوسیالیست ایتالیا در تابستان ۱۹۱۵ با شعار "نه حمایت
 نه خرابکاری" بیطرفی خود را اعلام کرد. بیطرفی در این شرایط هم
 معنای پذیرش خواست فرصت طلبانه اکثریت بین الملل دوم بود. در خا-
 لیکه نمایندگان جنبش انقلابی طبقه کارگر در پارلمان (لیب بخت) بنا
 در نوشته ها و جلسات کارگری (لنین، تروتسکی، روزا لوکزامبورگ) ضد
 جنگ قاطعانه موضع گرفته بودند.

اما اخراج ماکزیالیست ها از حزب، ورود ایتالیا به جنگ در ۲۴
 مه ۱۹۱۵، حزب سوسیالیست را به مرحله اتخاذ موضعگیری مشخص
 ضد جنگ کشاند. نمایندگان حزب به عبارات جنگی رای منفی دادند.
 سبتمبر همان سال کنفرانس "زیروالد" تشکیل شد. بیانیه آن بوسیله
 سراتی در "آوانتی" به چاپ رسید. گرچه نمایندگان حزب در کنفرانس
 ضد جنگ بعدی "کینتهال" با لنین در مورد ضرورت ایجاد بین الملل
 کارگری جدید مخالفت کردند، باز موضع قاطع ضد جنگ آنها اثر ذهنی
 عده ای بر تکامل تاریخی سوسیالیسم ایتالیا در دهه بعد داشت.
 گزارشی چون که ابتدا بدنیال ماکزیالیست ها شعار "بیطرفی
 کار و عملی" را طرح می کرد، اتخاذ موضع ضد جنگ حزب را تأیید کرد.
 و سال ۱۹۱۷ نویسنده مشغول تمام وقت مجله IL GRIDO DEL POPOLO
 را بنام حزب شد. در این مجله به غیر از تفسیر وقایع سیاسی، نگارش
 تلختر هم با او بود. از یکی از نخستین کسانی بود که اهمیت
 انقلابی PRONBETTO را در نهایت نتایج شدت کرد.

در سال ۱۹۱۷، جنبش کارگری توپین و نیز انقلاب روسیه نقطه
 عطفی در تکامل اندیشه گزایشی ایجاد کردند. گرچه ابتدا علی العین
 او در مورد نقش بلشویکیها در انقلاب منفی بود. و در مقاله ای تحت
 عنوان "انقلاب علیه کاپیتال" بلشویزم را نقد کرد، به سرعت اهلص
 نظریه لنین را در مورد حزب طراز نوین طبقه کارگر درک کرد. نوشته ها
 او در نقد لنینیسم مشابه آثار روزا لوکزامبورگ در این مورد، در این حال
 جمله را متوجه بین الملل و روحیه تجدید نظر طلبانه حاکم بر آن هم
 می کند.

در طول تابستان ۱۹۱۷ کارگران توپین قیام کردند. سیاست های
 اصلاح طلبانه رهبری حزب سوسیالیست نقش عده ای در شکست های
 متوالی قیام داشت. گزایشی که به شدت در جهت مبارزات کارگران این
 مهمترین مرکز صنعتی ایتالیا که آنرا پتروگارد ایتالیا خوانده فعالیت
 می کرد، بیش از هر زمان دیگر لزوم وجود حزبی انقلابی به مثابه تشکیل
 ذهنی مبارزات روزمره پرولتاریا را احسانی می کرد. نوشته های نظریه
 او درباره این ضرورت و نیز آثارش درباره شوراهای کارگری نشان دهنده
 این نکته می باشند. او به قدرت، نقش ویژه حزب را در رابطه با
 شوراهای کارگری تأکید می کند.

از خاتمه جنگ در نوامبر ۱۹۱۸ تا بنیان گذاری حزب کمونیست
 ایتالیا در ژانویه ۱۹۲۱ سالهای درخشان مبارزه انقلابی پرولتاریای
 ایتالیا است. در همان روزهای خاتمه جنگ گزایشات اتحادیه ای در
 طرح برنامه حداکثر حزب سوسیالیست بواسطه نزدیکی با C.G.I. دیده
 می شد. عین العین این ساله را در نشریه بوردیگا بنام "شورا" چاپ
 نایل می توان یافت که در آن به صراحت از "نیاز به وجود و ایجاد
 حزب انقلابی طبقه کارگر" بحث شده است.

در مارس ۱۹۱۹ بین الملل سوم ایجاد شد. در مناسبت با این
 حادثه تاریخی، حزب سوسیالیست ایتالیا در عمل به دو دسته تقسیم
 شد. اوج این تقسیم بندی را در چاب هفته نامه ORDINE NUOVO
 (نظم نو) توسط گزایشی می توان دید. دو ماه بعد بوردیگا فراگیمون
 کمونیست را در حزب سوسیالیست پایه ریخت و بیانیته اش در هفته نامه
 گزایشی چاپ شد (۲۶ ژوئیه ۱۹۱۹). بیانیه نهائی فراگیمون توسط
 بوردیگا، گزایشی و تراچینی در اکتبر سال بعد در شهر میلان چاپ
 شد و در کنگره "لیورنو" LIVORNO حزب سوسیالیست، اعضای
 فراگیمون از آن دفاع کردند. یکی از اعضای جوان و نخستین سخنیان
 کمونیست ها، اینیاسیو سیلونه SILONE بود که کتاب
 فقه اش فونتا مارا از آثار عده ادبیات این قرن ایتالیا است. عضو و سخنی
 ران دیگر پالعیرو تولیاتی بود که بعد ها به مثابه یک استالیانیست
 رهبری حزب کمونیست ایتالیا را تا سال ۱۹۶۲ در دست داشت.

اندیشه ایجاد حزب کمونیست یا اعتصاب ها، ایجاد شوراهای
 کارگری، اشغال کارخانه ها (به ابتکار رهبری FIOM) در طول
 سال ۱۹۲۰ تکامل یافت. در اوایل سبتمبر اشغال کارخانه ها آغاز
 شد. فراگیمون کمونیست ها و کارگران هوادار آنها در C.G.I. خواهان
 اشغال عمومی کلیه کارخانه ها و قیام مسلحانه بودند. اگر ارجح
 در پانزدهمین سال در بقایله با چهارصد هزار کارگر پیروز شد، این
 پیروزی را به مقدار زیادی مدیون رهبری خائفانه کارگران از جانب
 حزب سوسیالیست بود.

بدین سان نیاز به حزب انقلابی بدل به واقعیتی خجالتی گردید.
 در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایتالیا به طایفه بخشی از بین
 الملل کمونیست ایجاد شد. گزایشی عضو کمیته مرکزی و یکی از بانگدازان
 حزب گرداننده ORDINE NUOVO (که دیگر بصورت روزنامه چاپ می شد)
 بود. در روزنامه بلافاصله تقاضای تشکیل کنگره ملی شوراهای کارگری
 چاپ شد و مقدمات ایجاد فراگیمون کمونیستی در C.G.I. اعلام گردید.
 روشن است که این همه اسباب حمله شدیدی حزب سوسیالیست را که
 غرق در خیانت به کارگران شده بود فراهم آورد.

در طی سالهای ۲۴-۱۹۲۱ بوردیگا ریاست کمیته مرکزی حزب را
 در دست داشت. این دورانی شکل برای حزب و پرولتاریای آگاه خود
 شکست تجزیه انقلابی، اثر منفی بسیار گذاشته بود. و حزب در این حال
 نباید تجزیه روزمره پرولتاریا را در مبارزه با سرمایه (در همه اشکال
 حاکمیت اقتصادی و سیاسی آن) جمع بندی و این مبارزه را رهبری میکرد.

در اکتبر ۱۹۶۲ میلادی، با بنیاد نیروی دردم و کودتای قانوشی، به
وی کار آمد. گرامشی یکی از نخستین رهبران جنبش انقلابی طبقه کارگر
است که بدیدار فاشیسم را بررسی نموده و بحالت مابزه، جنبش با آن به
تأیید دقیق و روشنی رسیده است.

در سال ۱۹۶۲ گرامشی بعنوان عضو کمیته اجرائی بین الملل کیو-
بیست، برای شرکت در جلسات آن به مسکو رفت. آنجا با تروتسکی، جو-
حارین و زینویف تماس گرفت و از نزدیک با تحول سیاسی حزب کمونیست
آشنا شد. این مصادفایا می است که جنبش انقلابی پرولتاریای اروپا
و حکومت شورما در مجارستان، آلمان و... شکست خورده بود. گرامشی
به شدت نگران این شکست و اثر منفی آن بر حکومت کارگران روسیه بود.
رابطه این اثر منفی و رشد بزرگامی درون حزب کمونیست روسیه با
مسائل حزبی در ایتالیا به دقت مورد بررسی او قرار گرفت و خطوط اصلی
نظریه سیاسی او در این ایام ترسیم شد.

اقامت او در شوروی به علت بیماری شدیدی تمدید شد. عدم تعاد-
دل کار دستگاه های بدن با هم سلامتی او را به سختی تهدید می کرد،
نصیحه رنج و بیماری و وضع عصبی ناشی از آن، او را ناگزیر به استراحت
در بیلابی نزدیک مسکو کرد و مد اوایش یک سال بطول انجامید. در این
زمان بود که با بولیکا شوشت دختر یک مهاجر سیاسی آشنا شد و با او
ازدواج نمود. حاصل این ازدواج دو پسر بود که زمان تولد پسر دوم
گرامشی به زندان افتاده بود و هرگز او را ندید.

بدنبال دستگیری بوردیگا، گرامشی رئیس کمیته مرکزی حزب شد و
در دسامبر ۱۹۶۲ در وین دفتر اطلاعاتی حزب را ایجاد نمود، رابطه-
اش را با بین الملل حفظ کرده، سلسله مقالاتی در نشریات آن به چاپ
می رسید. همچنین مطالعاتش را در زمینه های مختلف ادامه می داد و
به پیشنهاد تروتسکی مقاله ای درباره فوتوریسم FUTURISM ایتالیا
نوشت که در چاپ نخست کتاب تروتسکی ادبیات و انقلاب آمد. علاوه
براین سلسله مقالاتی "پاداشت هائی بر ساله جنوب" در روزنامه
اونیتا UNITA که خود پایه اش نهاده بود و ارگان حزب به شمار
می آمد چاپ شد و در آنها به مناسبت رشد فاشیسم لزوم وحدت قشرهای
متعدیده را تحت رهبری پرولتاریا و امکان ایجاد "جبهه واحد" بزرگ
مابزه با فاشیسم شرح داد. جبهه ای که به شدت از جانب حزب سو-
سیالیست و نظریه پردازش مانند اوتی MATEOTTI رد شد. تنها
بخشی از این سلسله مقالات به چاپ رسید و دیگر قسمت هایش با
دستگیری گرامشی متوقف ماند.

گرامشی از این نامه های بسیار پیرامون بحران درونی حزب کمونیست
روسیه به رفاقت نوشت، بخشی از آنها باقی مانده و تعداد محدودی
هم چاپ شده اند. علاوه بر نامه ای به تولیاتی که مدافع سائرتیست ها
بود و در آن ایام در مسکو به سر می برد از حق تروتسکی و اپوزیسیون
دفاع کرد. دست آویز آن دوچهر در بیان هر موضوع طرح سؤال درباره
دیگر نامه ها می گوید که به احتمال زیاد نامه ها بطور عمد مخفی
مانده یا نابود گشته اند. از نظر ما، او هرگز که با مکتب استالینی
بحرف تاریخ آشنا باشد امکان این ساله بسیار است. بهر حال نکته
عمده اینجا است که حتی از نامه های موجود دفاع گرامشی از حق
ایرازی مخالف اپوزیسیون روشن می شود. اگر آنچه در این رابطه چاپ
شده از آن گرامشی باشد، او ضمن عدم موافقت با شکل ایراز مخالفت
از جانب اپوزیسیون حق این ایراز و بیان تضاد را مسلم می داند. البته
فهم حتی این نکته هم کار استالینیست ها و نظریه پردازان خادم ایستاد
تیتس، افرادی چون بوجی گلوکزیا یا ماکویچی که تحت تأثیر
ایدئولوژیک استالینیزم (خاصه به شکلی که نزد استاد حضرات، آکوسر
یافت می شود) بحث را به نقد گرامشی از انقلاب مداوم و "نظریه
تروتسکی" می کشاند، البته در فهم موضع گرامشی در "حق موجودیت
دیالکتیک درونی حزب" در خواهند ماند.

در زمه ۱۹۶۴ گرامشی به ایتالیا بازگشت و تا لحظه بازداشتش در
را سایان داد و با فاشیسم مابزه کرد. در نخستین کنگره ملی حزب ضمن
انتقادی مابزنده از سیاست های گذشته حزب در مورد ساله مبارزه
با فاشیسم، راه های لازم را جهت این مبارزه شرح داد. با قتل مات-
اوتی رهبر سوسیالیست بدست فاشیست ها در ژوئن ۱۹۶۴ مسافرت
خود را به پیش روی حزب قرار گرفت. گرامشی خواستار اختصاص عمومی و بین

جهت سقوط دیکتاتوری شد و حزب در تمامی تظاهرات سوسیالیست
شرکت کرد.

گرامشی پس از سفر کوتاهی به روسیه جهت دیدار همسر و نخستین
پسرش که تازه متولد شده بود به ایتالیا بازگشت و مابزه را از ارامت
داد. در تنها سخنرانی خود در مجلس غیبه فاشیسم جدال کرد و رابطه
قانون و طبقه حاکم را برشرد. کنگره بعدی حزب به باری حزب کم-
نیست فرانسه در خارج از ایتالیا تشکیل شد و در آن گرامشی اکثریت قاطع
آرا، حزبی را به دست آورد. در مدت کوتاه، تشکیل این کنگره همسر
و پسرش بدیدار او آمدند و این آخرین ایام خوش زندگی او بود.

در اوت ۱۹۶۶ به ایتالیا بازگشت و نوامبر همان سال دستگیر شد.
فاشیست ها به دروغ خبر از توطئه قتل موسولینی دادند و بدنبال
آن دستگیری و محاکمه رهبران اپوزیسیون آغاز شد. محاکمه گرامشی
در ۴ ژوئن ۱۹۶۸ به انجام رسید. جرمش توطئه غیبه قانون اساسی
و دولت و تبلیغ جنگ داخلی و قیام مسلحانه و ترویج اعمال خشونت
شناخته شد و به بیست سال و چهار ماه و پنج روز زندان محکوم شد.
از این زمان تا نوامبر ۱۹۶۳ در زندان توری محبوس ماند. سپس
بواسطه شدت بیماری نیمه بارستان فوریا (بین رم و ناپل) منتقل گشت
و از اوت ۱۹۶۵ به بیمارستان کوچکی در رم فرستاده شد. یک هفته
پیش از مرگش او آزاد کرد شد. در ۲۷ آوریل ۱۹۶۷ درگذشت.
تعمای این مدت در موردش انواع شنیده های جسمی و روانی را اعمال
نمودند.

موسولینی در سال ۱۹۶۸ درباره گرامشی گفته بود: "ما باید برآ
همیشه این مغز را از کار بیداریم." اما در طول سالهای سخت
زندانی و غیرم شکجه های فاشیستی این مغز کار کرد. حاصل آن غی-
ترشدن نظریه، فلسفه، علم و خود آگاهی پرولتاریاست. ۲۸۴۸ صفحه
ابیش از چهار هزار صفحه چاپی اداری و دو دفتر آثار گرامشی در زندان
همستند. این آثار به همت تألیفات شوشت، خواهر همسر و دوست نزدیک
او محفوظ ماندند و از سال ۱۹۶۸ به بعد توسط انتشارات EINAUDI
به چاپ رسیدند.

تقریر آثار سیاسی گرامشی که تا سال ۱۹۶۶ نوشته، از مطالعه
دیگر آثار جنبش انقلابی طبقه کارگر دشوارتر نیست و خواننده را به
دقت خاصی نیازی نمی باشد. اما دفاتر زندان او به دلیل نظارت زندان-
بان و استفاده از "زبان ازوب" بسیار دشوارند. با داشت حساسی
پراکنده اند که به شکل منظم نوشته و جمع آوری نشده اند. در این
دفاتر جهت آسانی رهبران جنبش طبقه کارگر، حروف اختصاری با الفبا
بکار رفته. "بنیان گذار فلسفه پراکسیس" بجای مارکس، "بلیچ" یا
"ویلیچ" برای لنین، "لئون داوید ویچ" جهت تروتسکی، "نوسسته"
کتاب مردمی "بجای بوخارین... از بکار بردن عبارات "خطرناک" جو-
حنگ طبقاتی، ماتریالیزم تاریخی و... پرهیز شده و آنها در اصطلاح
ح مابزه ها و صفات به گونه ای خاص و یکتا آمده اند. دلیل دیگری
هم به اشکال فهم دفاتر زندان هست. اینجا گرامشی در کار پژوهشی
در زمینه روستا می باشد و بواسطه دانش عمیق و ریشه های استوار
اندیشه اش در فرهنگ لائین مخاطب او نیازمند شناخت گسترده این
فرهنگ می باشد. دفاتر زندان قلمرو وسیعی را در بر دارند. از طرح
فلسفه پراکسیس تا بیان مقولات عمده تاریخ نگاری، از تعاریف پداگوژیک
تا نقادی نظریه سیاسی، از زبان شناسی تا نقد ادبی و نباشی...
گرامشی که درباره مسائل عمده ای که تا به امروز اهمیت حیاتی
خود را حفظ کرده اند چون طرح اصول سازمان و شکل دهی در منا-
سبت با ارگان های مستقل طبقه کارگر و شوراها ی کارگری، حزب طراز
نویین طبقه کارگر، کار در اتحادیه، اشکال تبلیغات سیاسی، ادبیات
و روزنامه نگاری، صاحب نظر بود، در زندان به زبانی ناگزیر جدید
و دشوار، بیان فلسفه ای را ریخته که "سلاح اندیشمند پرولتاریا"
به حساب آید.

از گرامشی دو نوشته کوتاه در مفهوم روشنگری و فلسفه پراکسیس
به فارسی درآمده. هر دو به ترجمه هوجهر هزاراخانی و در شماره
هائی از آرشد دوره دوم در فاصله سیالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ چاپ
شده اند. ماسفاته در زمان نگارش این مقاله به آنجا دسترسی نبود.
متن اصلی آثار گرامشی در مجلدات زیر چاپ است: ۱. از اینجا بحث

در نقل قول با اشاره به این آثار بعد از شماره ای می آید که به فهرست ترتیب الفبائی عنوان مجلدات که سلیقه ناشن اینالیائی است [جمع می کند * مثلاً (ششم- ۱۶) یعنی از صفحه نودهم کتاب یادداشت دینالی بر مائیلیا نقل قول شده:

۱- LA COSTRUZIONE DI PARTITO COMUNISTA, TORINO, 1949.
 ۲- GLI INTELLETTUALI E L'ORGANIZAZIONE DELLA CULTURA, 1948.
 ۳- LETTERATURA E VITA NAZIONALE, 1956.
 ۴- LETTERE DAL CARCERE, 1972.
 ۵- IL MATERIALISMO STORICO E LA FILOSOFIA DI BENEDETTO CROCE, 1949.
 ۶- NOTE SUL MACHIAVELLI, 1949.
 ۷- ORDINE NUOVO, 1955.
 ۸- PASSATO E PRESENTE, 1952.
 ۹- IL RISORGIMENTO, 1950.
 ۱۰- SCRITTI GIOVANI, 1958.
 ۱۱- SOCIALISMO E FASCISMO, 1965.



۲- بحث مقدّماتی بر شناخت چند " مفهوم " در اندیشه گرامشی *

(اندیشه دیالکتیکی عمل بیدار شدن تاریخ است - والتر بنیامین)

تزد گرامشی فلسفه ، خود آگاهی انسان است . دریافت " واقعیت انسانی شده " (پنجم- ۲۲) و " وحدت نظریه (به مثابه واقعیتی موجود) با عمل : (پراکسیس) می باشد . این وحدت (پراکسیس) چیزی جز " شدن مداوم " در تامل دیالکتیکی خود نیست . (گرامشی به این نکته در بحث از فلسفه هگل اشاره می کند . پنجم- ۹۲) . این " تامل " بطور عمیق " مفهومی " تاریخی است (پنجم- ۱۲۴) مراد از انسان سه موجودی تجریدی بلکه انسان تاریخ- جهانی در " مجموعه روابط اجتماعی " خود (مارکس - تز ششم بر رد فویرباخ) می باشد . گرامشی به صراحت فلسفه را " تاریخوارگی مطلق " می خواند (پنجم- ۱۵۹) و علم را عقوله ای تاریخی به شمار می آورد (پنجم- ۱۳۰) . تاریخ در این معنی خود آگاهی انسان است : " فلسفه هر عصر فلسفه این یا آن فیلسوف ، این یا آن گروه روشنفکری ، یا حتی این یا آن بخش عده بوده ها نیست . فلسفه هر عصر روند ترکیب همه این عوامل است که به یک گرایش همه گیر و از اینجا به یک ضابطه عمل گروهی و بسه تاریخ مشخصی و کامل منجر می شود . " از اینرو فلسفه یک دوران تاریخی چیزی جز تاریخ خود این دوران نیست . انبوه اشکال همسته ای است که طبقه حاکم در تحمیل آنها به واقعیت گذشته موفق شده " (پنجم- ۱۲۲) .

بدین سان بحث از " مفاهیم " (به واژه هگلی BEGRIFF) خود بخشی است تاریخی . " فهم انبوه اشکال همسته " مبتنی بر تاریخوا- رگی است . تکرار گرامشی به مناسبات میان روابط تولیدی و رواساخت بحث را ساده تر می کند . فهم دو نکته زیر بر چگونگی تامل آن مناسبات ضروری است : (۱) روابط تولید از یکسو بر معنای رشد نیروهای تولیدی شکل می گیرند و از سوی دیگر تعیین کننده نوع و نحوه تامل آنها می باشند . مناسبات میان این دو خود تاریخی - دیالکتیکی است . (۲) رواسا را بر پایه بنیادهای واقعیتی و تاریخی می توان شناخت . ارتباط رواسا و رواسا در حال تامل واحد های تشکیل دهنده آن با نیروهای تولیدی روابطی تاریخی است .

از اینرو ارتباط رواساخت با ریشناخت اقتصادی از طریق فهم مناسبات اشکال متفاوت ترکیب رواساخت با روابط تولیدی ممکن است . چنین فهمی به بنیان گرامشی " لزوماً تاریخ بگزارنده است " (پنجم- ۱۶۲) مارکس در بیان فهم رابطه جوهر انسان با زبان می گوید : " رطل تامل تامل آدمی است . " اینجا تاریخوارگی به بنیادهای واقعیت تعیین کننده در نظر گرفته شده . گرامشی " زمان تاریخی " را به همین معنی بکار می برد . وقتی می گوید تاریخوارگی چیزی جز " تاریخی کردن فلسفه " نیست (پنجم- ۱۱۲۳) ، فلسفه را جدا از زمان و مکان مشخص چیزی جز احکام تجریدی نمی بیند . فلسفه فهم انسان اجتماعی از هر وجه دیش در یک وضعیت تاریخی است . شکل این وضعیت به وسیله روابط معین می شود که خود تاریخی هستند (روابط تولیدی) . یک بُعد از تجزیه و تحلیل گرامشی از روشنفکر آگانیک پرولتاریا فهم وضعیت تاریخی او در حد روابط تولیدی است . زیرا نمی توان از نقش ویژه (فویرباخ) روشنفکر در جامعه علی سخن راند . و وجوه مشترک تاریخی این نقش ویژه را با عناصر تعیین کننده روابط تولیدی از نظر دور کرد . (۱۴)

مارکسیزم گرامشی بر پایه تاریخوارگی استوار است چرا که در آن : (۱) رابطه دیالکتیکی میان روش و متن خود تاریخی است ، (۲) بحث شناخت شناسانه آن روش شناسی تاریخی را طرح می کند . (۳) دیالکتیک به مثابه " نظریه تاملت مشخص " بسط داده شده . لوکاچ در نخستین صفحه تاریخ و آگاهی طبقه ارتدکس بودن را در روش می بیند . (۱۵) گرامشی نیز به رابطه روش و جنبه ارتدکس نظریه اشاره دارد (پنجم- ۱۱۵۷) . در این معنی روش تاریخی گرامشی سخن اندیشه ای را در اختیار مقرر می دهد که به یاری آن می توانیم مارکسیزم ارتدکس را در اشکال نوظهور روش شناسیم .

انگلس در نامه به ژوزف بلوخ (۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰) بیان می کند که از نظر او و مارکس عامل اقتصادی صرفاً عامل تعیین کننده نهائی در تولید و دوباره تولید زندگی راستین می باشد . و به هیچ وجه تنها عامل به حساب نمی آید . (۱۶) در واقع مارکسیزم زندگی راستین (و از این رهگذر زندگی اندیشمند) انسان را نه فقط در گروه روابط اقتصادی بلکه در بند روابط رواساختی هم می بیند . خود واضح است که این حکم درباره تامل مارکسیزم هم صدق می کند یعنی این تامل تحت تأثیر تغییرات محیط سیاسی- اجتماعی انجام می شود . به عبارت دیگر آگاهی طبقه کارگر انقلابی و روشنفکر آگانیک او ، با وحدت عنصر ارتدکس (شکل تضاد میان روابط تولید و نظر های تولید) و عنصر روشنفکری (شکل آگاهی طبقه کارگر در کل) ، آید تئوریک حاکم و . . . رابطه ای دیالکتیکی دارد . (۱۷) به این معنا که به اینسن وحدت اثر می دهد و از آن اثر می گیرد .

دیالکتیک مارکس خواه بصورت روش نزد انگلس ، کائوتسکی ، لینن . . . خواه بصورت نظریه (" تاملت مشخص " نزد لوکاچ) - " طرح ریختن تاریخی " نزد سارتر - " نفی از خود " نزد آدورنو و . . . از محیط اجتماعی - سیاسی اثر پذیر است .

دوران طولانی استقرار نظم بورژوا در اروپا (از ۱۸۵۲ تا شروع جنگ امپریالیستی در ۱۹۱۴) لطمه خود را به تفکر دیالکتیکی زد . نظریه اینکه در این سالها مبارزه طبقه کارگر چه بصورت اتحادیه ای و چه بصورت اعمال قهر و در اشکال مسلحانه (کمون پاریس ۱۸۷۱) ادامه داشت و در این روند طبقه کارگر دو بین الملل ، احزاب ، شوراهای کارگری (انقلاب ۱۹۰۵ روسیه) ایجاد کرده بود .

شکل صدمه پذیری اندیشه دیالکتیکی را در برداشت روش شناسانه از آن نزد کارهای انگلس در علم طبیعت و نزد نظریه پردازان بین الملل دوم می توان یافت . اما رشد جنبش انقلابی پرولتاریا ، رهبران این جنبش را به تعمق در ریشه های انتقادی اندیشه دیالکتیکی وادار ساخت . اثر این دقت و موشکافی در اصلاح یا انقلاب روزا لوکزامبورگ به شدت محسوس است . نزد او دیالکتیک به مثابه " تاملت " ، جوهر انقلابی مارکسیزم است . (۱۸) در اسناد دیگر جنبش انقلابی طبقه کارگر نیز اثر برداشتی تازه از دیالکتیک نه فقط در روش که در متن جمع بندی نظریه مبارزه پرولتاریا دیده می شود : " نتایج چشم اندازها از ترسکسی دولت و انقلاب لینن " تامل اندیشه لینن در مورد ریشه های انتقادی دیالکتیک را می توان از تقاضای " تاریخ و نظریه مارکسیزم " (۱۹۲۳)

فلسفه‌های فلسفی (۱۹۹۰) دید. این رابطه مستقیم رشد انقلابی-سیاسی طبقه کارگر و تکامل تفکر دیالکتیکی در سالهای بعد از پیروزی انقلاب. مسائلی که اکثر در روسیه بیشتر روشن می‌شود، جهش عمده‌ای را که در نخستین سالهای شکوفایی حکومت کارگری در تلقی از دیالکتیک ایجاد شد، می‌توان نزد لوناچ، گرش و گرامشی یافت. تاریخ و آگاهی طبقاتی لوناچ، پراکسیسم و فلسفه، گرش هر دو به سال ۱۹۲۳ چاپ شدند و خطوط اصلی فلسفه پراکسیسم گرامشی در دهه بیست شخص شد. شمس انقلاب کارگری در اروپا، رشد بورکراسی درون حزب کمونیست روسیه، ظهور فاشیسم و جلوه‌های ضد انقلابی استالینیزم در مناسبت با آن... تلقی جامد، مکانیکی اینگولسوی از دیالکتیک در معنای تحمیلی بعد از آن تعمیم تاریخ‌نگاری ایجاد کردند که هنوز برقرار است. تقریباً آثار زندگی گرامشی راهی به طرح دیالکتیک در معنای متفاوت و انقلابی است و همین معناست که از جانب فلاسفه و نظریه پردازان استالینیزم نظایر آلتوسر، دلاولبه و... مورد حمله است.

با توجه به جنبه انقلابی تعمیم دیالکتیکی در فلسفه پراکسیسم گرامشی می‌توان بحث را آغاز کرد. این جنبه نشان می‌دهد که مفهوم تعمیم نباید در تجزیه و تحلیل هر پدیده‌ای حادثه مشخص مورد نظر قرار گیرد. رابطه ارگانیک اجزا و پدیدارهای هرکل و مناسبات میان آنها، لا جرم حاکمیت کل یا تعامیت را طرح می‌کند. این کل خود ثابت، ایستا و بنیون زمان موجود نیست. بلکه وجودی است که بطور دائم در حال شدن، و تغییر معنا پیدا می‌کند. هر تمایز میان اجزای بدون در نظر گرفتن آثار متقابل آنها برهم و وحدت ارگانیک آنها در کل مشخصی که چیزی جز شدن نیست، علی‌الحد است یک جانبه و خطا نمی‌توان از سیاست، اقتصاد، اخلاق یا قانون سخن راند و روابط آنها را نسبت به هم و به "تعامیت شخصی" ندید. گرامشی از رساخته به ثابته مجموعه عواملی یاد می‌کند که هر بحث شخصی در مورد آنها باید رابطه یا تعامیت را حفظ کند.

روساخت مجموعه‌ها عالمی است که می‌توان دو مقوله کلی از آنها بدست آورد. این غیل بواسطه تکامل در خود آن عوامل ممکن است دو مقوله مورد بحث جامعه ملی و جامعه سیاسی است و تمایز میان این دو مقوله آغاز فلسفه گرامشی می‌باشد. او جامعه سیاسی را گروه بندی و دنیای گروه بندی دولت و جامعه ملی را جمع دیگر عناصر روساخت می‌نماید. بدین بیان جامعه ملی "بخش اندیشمند و اخلاقی" نظام اجتماعی است.^{۱۱}

ریشه برداشت گرامشی از جامعه ملی به هگل و مارکس می‌رسد. او فرضی جامعه ملی = جامعه بورژوا BÜRGERLICHE GESSELLSCHAFT را به این پذیرد: اما در یک حالت خاصی که بورژوازی "رهبری اندیشمند" جامعه را دست دارد، این نکته را مورد قبول قرار می‌دهد.^{۱۲} چنانکه خواهیم دید این در دست گرفتن "رهبری اندیشمند" می‌تواند حتی قبل از دست گرفتن قدرت سیاسی هم علی‌شود. بعبارة دیگر تعریف جامعه ملی بدون فهم هرزبونی ناقص است (دوم-۹) در جامعه ملی طبقه حاکم با ایجاد آگاهی خطا (ایدئولوژی) حاکم، یک جهان بینی عام ایجاد می‌کند که به درجات متفاوت در فلسفه، مذاهب، فهم عام و فولکلور یافت می‌شود و شناخت "ساخت ایدئولوژیک" از وقت به این درجات ممکن می‌شود (پنجم-۷).

اما این خود حالتی خاص است که در آن قدرت سیاسی و هرزبونی (رهبری اندیشمند) یک طبقه در حد جامعه ملی، از آن طبقه حاکم می‌باشند. بعبارة دیگر اینجا تعادل میان جامعه سیاسی و جامعه ملی برقرار است و آنکه ماشین دولتی را در اختیار دارد از نقطه نظر جامعه ملی (در حد اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، هنری و...) نیز هرزبونی خود را توسط داده "فهم رهبری" DIRIZIONE اینجا به هرزبونی معنای سلطه ایدئولوژیک و هرزبونی بکار گرفته. می‌توان حالت دیگری را هم یافت که در آن قدرت سیاسی به دست طبقه ای است که در حوزه جامعه ملی هرزبونی و سلطه ندارد. یعنی تعادل میان جامعه ملی و جامعه سیاسی برقرار نیست. اینجا آن طبقه که ماشین دولتی را در اختیار دارد نمی‌تواند جهان بینی خود را بر تمامی جامعه اعمال کند. و برعکس طبقه ضد او که در این لحظه تاریخی - طبقه انقلابی است در زمینه جامعه ملی هرزبونی دارد و بکار می‌گیرد.

را در گرو پیروزی خود گذاشته. پیروزی در این معنا از میان بردن کامل دستگاه دولتی طبقه حاکم و بنیان جامعه سیاسی (دیکتاتور) گروه بندی دولت به شکل و جوهری تازه است. کوشش طبقه حاکم در بسط ایدئولوژی (آگاهی خطا) و در حد جامعه ملی به اینجا منتهی می‌شود که تنها خواهد توانست نتیجه بر قدرت سیاسی خود را جایگزین واقعیت بنزد طبقاتی کند. طبقه انقلابی در این دوران که جهت او دوران "نه هنوز پیروزی" است ایستادگی واقعیت را در وحدت نظریه و عمل انقلابی خود بیان می‌کند و آثار در حد جامعه ملی بسط می‌دهد. طبقه انقلابی با این وحدت و فلسفه پراکسیسم خود را به ثابته "انسان آزاد" می‌سازد.^{۱۳} پیش از ادامه ضروری است این نکته را تذکر دهیم که بطور عمده برداشت های متفاوت مارکس و گرامشی از جامعه ملی، هر دو از آن قائل به تمایز جامعه ملی با جامعه سیاسی بودند.

وجه مشترک تمایز فوق نزد این دو متفکر را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد: (۱) اهمیت تمایز جامعه ملی و جامعه سیاسی جهت شناخت ریشه دولت جدید. (۲) اهمیت تمایز فوق جهت شناخت شکل دولت جدید. (۳) اهمیت عمل واحد جهت از میان بردن دولت و جامعه بورژوا.

گرامشی با تمایز جامعه ملی از جامعه سیاسی، مفهوم هرزبونی را طرح می‌کند. او تأکید دارد که این تمایز از قاعده ای "روش شناخته شده" منتج شده (ششم-۳۰-۳۹) می‌توان حکم کرد که هرزبونی طبقه انقلابی در سطح جامعه ملی امکان روش شناخته‌ای در تحقیق تمایز دولت از همه عوامل دیگر رساخت را می‌دهد. در فلسفه پراکسیسم آنتی-تز ایدئولوژی حاکم و برداشت عام جهان بینی طبقه انقلابی است. این جهان بینی از آنجا موجود است که ساخت ایدئولوژیک طبقه حاکم ساخت نهائی نیست و وجود طبقه حاکم در گرو ضرورت نظریه ای دیگر "می‌باشد". اینجا "زیانی خاص جدا از زیا گذشته" بکار می‌رود (پنجم-۹۶) و جامعه ملی "مجموعه ای در رابطه با مفهوم هرزبونی" شناخته می‌شود، هر نهاد اجتماعی، فرهنگی آن "در خدمت این مفهوم شکل گرفته" (دوم-۱۱۲۴).

مجموعه رساخت با زبان مجموعه روابط اجتماعی تولید است (پنجم-۱۳۹) ایده هر عصر در مجموعه عوامل متضادی شناخته می‌شود که به هیچ وجه از شکل ایدئولوژیک هرزبونی سیاسی طبقه حاکم شناخته نمی‌شود بلکه از آشکال متضاد هرزبونی طبقه انقلابی در سطح جامعه ملی و ایدئولوژی طبقه حاکم دریافت می‌گردد. از اینجا گرامشی حکم مارکس "عقاید طبقه حاکم در هر دوران تاریخی، عقاید حاکم هستند" را به ایدئولوژی (آگاهی خطا = عقاید) و نحوه تکامل آن خلاصه می‌کند.^{۱۴}

از نظر او لحظه تاریخی از تضاد حاکمیت طبقه حاکم و هرزبونی طبقه پیشرو در سطح جامعه ملی شناخته می‌شود. از اینرو "ایده هر عصر بیان تضاد لحظه تاریخی آن عصر می‌باشد" (پنجم-۹۳).

یکی از آشکال تضاد رساختی، تضاد میان جامعه موجود (به ثابته اساس حکومت) و حکومت می‌باشد. تمایز میان این دو را مارکس در نقد برنامه گنا تصریح می‌کند.^{۱۵} گرامشی ضمن بیان این تضاد در لحظه تاریخی، دو معنی از حکومت یا جامعه سیاسی بدست می‌دهد. (۱) به ثابته حکومت سیاسی شکل قانونی به نظم می‌دهد. (دوم-۹) (۲) به ثابته دولت، نقش بهره مستقیم یا فرماندهی دارد. (دوم-۱۹) یا در وضع خاصی دیکتاتوری شکل صریح رهبری بخود می‌گیرد (چهارم-۴۸).

گرامشی در یکی از آخرین سخنرانی هایش در اوت ۱۹۲۶ در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا شرح می‌دهد که شکل قانونی (معنی نخست) در رابطه همیشگی میان سیاست و اقتصاد بدست آمدن به خاصه در زمان "بحران رهبری" به اوج می‌رسد. (اول-۱۱۲۱) به عبارت دیگر دیالکتیک جامعه سیاسی - جامعه ملی تعریف گرامشی را (دولت = هرزبونی قوه قهریه) می‌سازد. (ششم-۱۱۲۳).

بواسطه این دیالکتیک نقش بهره رهبری ایدئولوژیک دولت و غیره رهبری سیاسی آن با هم در تقابل می‌آیند. به نظر گرامشی

در دوره کوتاهی از زمان رهبری روزآوری، حالت تعادل میان جامعه سیاسی و جامعه ملی ایجاد می‌شود؛ اما این حالت بواسطه "دولت" برقرار نشده، بقول لنین: "دولت تجلی و محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است" که وجود ثبات می‌کند "تضادهای طبقاتی بطور ایزکتیو نمی‌توانند آشتی پذیر باشند".^{۱۰} این حالت تعادل "بلوک تاریخی" بطور کامل موقتی است و مجموعه ناسازی از آن ایجاد می‌شود که در آن یک طبقه (بوروکراسی) قدرت سیاسی را در دست دارد و طبقه دیگری (پرولاریا) دارای فونکسیون هژمونیک می‌باشد.

بلوک تاریخی مجموعه عواملی است که در حالت خاصی به تعادل می‌آیند ولی بطور معمول با هم در تقابل هستند. جایی گرامسکی "مجموعه" متضاد و ناساز رساخت را بلوک تاریخی خوانده (پنجم-۱۳۰). جهت شناخت بلوک تاریخی ساده ترین راه "تاریخ نگاری حالت تعادل" است. یعنی آنجا که طبقه حاکم هم از نظر ایدئولوژیکی و هم از جهت سیاسی هژمونی دارد، (گرامسکی اینجا دولت را دیکتاتور + هژمونی می‌خواند. هشتم-۲۱) مشکل کار در این حالت شناخت آگاهی طبقه انقلابی است. آنجا که طبقه انقلابی می‌تواند در زمینه های جامعه ملی هژمونی خود را استوار کند و وسائل مورد نیاز مبارزه را فراهم آرد، راه های تبدیل "آگاهی روزمره" اوبه "آگاهی انقلابی" یا بقل لویاک "آگاهی امکان پذیر" نزد قشر پیشروان، قابل درک می‌باشد. اما در حالت تعادل جامعه ملی / جامعه سیاسی شناخت و درک این تبدیل مشکل است.

گرامسکی در نامه ای به خواهر همسرش می‌نویسد که مارکسیست‌ها بطور معمول شکل هژمونیک رهبری دولت را مورد توجه قرار نداده اند و یا به خطا در حد جامعه سیاسی بدان اندیشیده اند. حال آنکه این شکل، در تعادل میان جامعه سیاسی با جامعه ملی قابل شناخت می‌باشد. هژمونی یک گروه از جامعه بر تمامی آن توسط "به اصطلاح مؤسسات خصوصی، کلیسیا، اتحادیه های کارگری، مدارس و... استوار می‌شود" (چهارم-۱۳۷). جث هژمونی به شکل رشد خود آگاهی و هیراستاتی طبقه انقلابی وابسته است. طرح سه‌گانه هژمونی از جانب پیش از بدست گرفتن قدرت سیاسی و دستگاه دولتی هژمونی خود را در زمینه جامعه ملی دنبال کند (نهم-۱۷۰). "راه های عملی نمای هژمونیک هستند. طبقه کارگر" در یک مفهوم از جامعه سیاسی یعنی حزب نشسته، این خود بهترین شکل درک رابطه سازنده جامعه ملی و جامعه سیاسی است.

برداشت گرامسکی از حزب با فونکسیون هژمونیک حزب در حد جامعه ملی همبسته است. بیشتر نوشته های نظریه ای گرامسکی درباره حزب در آن سلیقه از یاد داشت های زندان آمده اند. کی در کتابش: یاد داشت های پرمکابول، سیاست و دولت جدید جمع آوری شده - اند. به گمان او "هزرب در شرایط معین بطور انضمامی جهت طبقه ای ایجاد شده" (اششم-۱۵). در بسیاری موارد شرایط پیدایش احزاب و تاریخ رشد آنها هر حزب را به دسته ها یا احزاب مستقل تقسیم کرده است (اششم-۱۲۱). بری شناخت جنبه طبقاتی هر یک از این احزاب جدید باید بطور مشخص و با روش تاریخ نگارانه آنها را بررسی نمایم. گرامسکی حزب سیاسی را "امیر جدید" می‌داند و ارزش ولایتی را که ماکیاول به "امیر" و روش هایش جهت حفظ جامعه ملی می‌داد به وظیفه این "امیر جدید" جهت حفظ تعادل جامعه سیاسی با جامعه ملی تحویل می‌نماید (اششم-۲۱۲-۲۰۹). "فونکسیون حزب تبدیل ضرورت به آزادی" است که این تبدیل خود به شکل تضاد درونی حزب وابسته است و بدان ارزش سیاسی عمده ای می‌دهد. "از این رهگذر احزاب آموزش حیات دولت میباشند" (هشتم-۱۶۹). آن حزبی که رهبری مکیانستی (غیر ارگانیک) توده ها را در دست دارد و از "رابطه" مدام با طبقه کارگر و وضعیت ایزکتیو دور شده "اول-۱۵۰۴" دارای فونکسیون رهائی طبقه نیست و گرامسکی ساختن آنرا "سانترالیزم بورکراتیک" می‌شناسد: "زمانی که حزب پیشرو است، بطور دیکراتیک عمل می‌کند (سانترالیزم دیکراتیک) زمانی که حزب خفا مانده است بطور بورکراتیک عمل می‌کند (سانترالیزم بورکراتیک) در این حالت دوم، حزب عامل غیر متغیر است. عملاً دستگاهی طبیعی است و نام حزب سیاسی آنرا استعاره ای از یک خلعت آسپوره - آیزکتیو نیست" (اششم-۱۲۶).

بیدایش حزب دارای ریشه ایدئولوژیک نیز هست. خزا که خیزش تحت سنت جامعه سیاسی شکل می‌گیرد. هر حزب در جهت در لحظه ای از مبارزه طبقه شکل گرفته. مبارزه ای که دارای ریشه ایدئولوژیک است و جهت آن در طرح مسأله ای سیاسی از رابطه با قدرت مشخص می‌شود (اششم-۱۶۹). بدین سان آنها که برجای "روح تشکیلاتی خلاق" عضو حزب نیستند و تنها در حزب "مستند" جدا از کادرها به حساب می‌آیند و وظیفه کادرها ایجاد رابطی میان رهبری حزب اوست. حیاتی که کارائی و قدرت را تکامل می‌دهد. با "اعضای معمولی" است (اششم-۲۴-۱۴۳). چنین شکل بندی ذهنی درون حزب بواسطه نفوذ ایدئولوژی طبقه حاکم از یک سو و هژمونی طبقه انقلابی در حد جامعه ملی از سوی دیگر است. حزب پرولاریا تجربیات مبارزه این طبقه را جمع بندی می‌کند و به ضمیمه سوزگتیو تیلور این تجربیات را در اختیار طبقه قرار می‌دهد. این جنبه دیالکتیک آموزش گرفتن آموزش دادن مهمترین عمل حزب است که در خود "عملی بودن انقلاب" را طرح می‌نماید. چنانکه لویاک در کتابش لنین می‌گوید: "حزب هر دوی تولید کننده و محصول تولید هر دوی شرایط قبلی و نتیجه جنبش انقلابی توده است".^{۱۱} در واقع دیالکتیک مورد نظر لویاک و آنچه گرامسکی از آن چنان وحدت آموزش گرفتن و آموزش دادن یاد می‌کند، اشکال وحدت سه‌گانه و آبسه هستند.

رهبری حزب در جهت تکامل رابطه دیالکتیکی آگاهی طبقه آگاهی روزمره و آگاهی قشر پیشرو طبقه (آگاهی امکان پذیر) ناگزیر همراه اعضای معمولی است.

تجزیه و تحلیل گرامسکی از حزب نیاز به شناخت تعریف و نقیض روشنفکر را طرح می‌کند. بحث او از این مینا آغاز می‌شود که همه افراد انسان "روشنفکر" می‌باشند. هر کس جدا از موقعیتش در تولید یا پیشه اش دارای گرفته های ذهنی است و عمل اندیشمند، جهان بینی خاص، راه آگاه در جهت به شیوه اخلاقی معین و برداشتی از جهان" دارد (دوم-۷-۶). با اینکه همه افراد انسان روشنفکرند، تمامی آنها نقش روشنفکر را ندارند. تمایز میان روشنفکر و غیر روشنفکر، در نخستین قدم دریافت نقش اجتماعی افراد است. از این رو باید فونکسیون اجتماعی هر فرد را در تعیین شکل اندیشمند زندگی روشن کرد.

اگر از این طریق فونکسیون پیش روی تمام کسانی که ظرفیت های "فنی" یا "رهبری" جامعه را دارا هستند از دیدن صنعتی - بورکرات ها و سیاستمداران و "شکل دهنده گان فرهنگ" چون هنرمند و محقق روشنفکر به حساب می‌آیند. بدین صنعتی به قلم کسی که بطور مادی به سرمایه دار خدمت می‌کند در جامعه سرمایه داری هم نقشی را ایفا می‌کند که سیاستمداری "خلاق عالیترین شرایط تجاری بقای طبقه سرمایه دار" به عهده گرفته (دوم-۱۲).

اما گرامسکی از حد برداشت فونکسیون می‌گذرد. در نامه ای به خواهر همسرش می‌گوید: "من اصطلاح روشنفکر را عمیق تر یگاری می‌نرم و خود را به کار برد عادی که بطور معمول به روشنفکران بزرگ اطلاق می‌شود محدود نمی‌سازم" (چهارم-۱۲۷). گرامسکی روشنفکر را به نام "معرف هژمونی" می‌خواند. این نکته که مفهوم روشنفکر عیناً با مفهوم هژمونی در رابطه است ما را ناگزیر می‌سازد که تعریف متداول روشنفکر را مورد بررسی قرار دهیم. این تعریف را گرامسکی در مفهوم "روشنفکر سنتن" روشن می‌کند. با فشار دادن این مفهوم در مقابل "روشنفکر ارگانیک طبقه" برداشت او شکل گرفته روشنفکر سنتن به ساده ترین معنی خود یعنی آنکه آموخته آنگه "تداوم تاریخی خود را غیر غیر عمده ترین و مرفق ترین شکل تغییر نظام سیاسی و اجتماعی حفظ کرده" (دوم-۱۴). حتی این وابستگی به گذشته به او القاء می‌کند که مقدر و مستقل از گروه طبقه اجتماعی حاکم است (دوم-۱۵).

گاه جهان بینی روشنفکر سنتن با جهان بینی طبقه ای که از نظر سیاسی حاکم است منطبق نیست. اما حتی در این حالت باز وسائل "اباشت فرهنگ" چون وسائل آموزش، فلسفه و علم در اختیار روشنفکر سنتن است و صورت بندی طبقاتی جامعه در روند تاریخی تکامل حزب

روشنفکر سنتی را آفریده. وضعی که این روشنفکر در میان طبقات
 را داده تا به جامعه سیاسی و جامعه ملی است.
 مارکس و انگلس در آیدولوژی آلمانی می گویند: "در داخل طبقه
 جامعه یک بخش به مثابه اندیشمندان طبقه آیدئولوژیک های فعال که
 کامل کردن پندار طبقه در باره خودش را سرچشمه اصلی زندگیشان
 قرار داده اند (خلوه می کند) در حالیکه اعمال بخش دیگر در مقابل
 این عقاید و پندارها بیشتر پذیرا است چرا که اینان در واقع افسراد
 فعال طبقه اند و برای برداختن پندارها و عقاید در باره خودش
 به کافی ندارند. شکاف میان این دو بخش در این طبقه می تواند به
 یک تکالیف معین و خصوصت میان آنها رشد کند که در شکل یک تصادم
 ملی آنجا که طبقه خود در خطر است خود بخود از میان می رود که
 در این حال تصور اینکه عقاید حاکم، عقاید طبقه حاکم نیستند و قد-
 تنی خدا از این طبقه دارند از میان می رود." (۳۰)
 برداشت آنها از "اندیشمندان طبقه حاکم" سه ویژگی عمده
 دارد: ۱) برداشتی فونکسیونال است. تعریف بخش فعال طبقه حاکم
 بر مبنای نقش آن در تعیین شکل اندیشمندی طبقه (کامل کردن
 پندار طبقه در باره خود) است.
 ۲) در دید جامعه سیاسی است. سأل: مورد بحث در رابطه
 با طبقه حاکم (آرای قدرت سیاسی) طرح شده.
 ۳) اینقادی است. بر پایه AUFHEBUNG استوار است زیرا
 آنچه ظاهر می نماید جدائی اندیشمندان از طبقه است و آنچه مارکس
 بیان می کند وابستگی آنهاست.

روشنفکر سنتی نیز در وابستگی طبقاتی اش شناخته می شود. در
 لحظات تعیین کننده و نهائی نبرد طبقاتی، آنجا که "طبقه در
 خطر است" موضع او روشن می شود. اگر پیش از این لحظات مسلسل
 تشخیص شکل استبداد هژمونی طبقه پیشرو در زمینه جامعه ملی،
 اشکال سیاسی و حقوقی نبرد طبقاتی، نبرد عقاید و... می باشد.
 حتی در این حالت به نظر می آید که روشنفکر سنتی طبقه
 حاکم استماده. چه بسا در راه مبارزه طبقه پیشرو و انقلابی، رو-
 شنفکر سنتی، به مثابه روشنفکر ارگانیک این طبقه به مبارزه علیه
 طبقه حاکم دست بزند. به این ترتیب مشاهده می کنیم که گرامشی
 در طرح روشنفکر سنتی نظریه مارکس را تامل داده و توانسته کلت
 تغییر جهت "اندیشمندی طبقه حاکم" را به سوی مبارزه و منافس
 طبقه پیشرو دریابد. چرا که بحث را بر مبنای تضایف میان جامعه
 سیاسی و جامعه ملی گذاشته. در نتیجه علاوه بر شکل جدید
 مفهوم روشنفکری توانسته تخریب آیدئولوژیک طبقه حاکم را ملاحظه
 نماید.

به گمان او، هر طبقه "همراه خود بطور ارگانیک یک یا چند
 گروه روشنفکری می آفریند" (دوم-۱۳). وظیفه افراد این گروه هیا
 روشنفکران ارگانیک طبقه (آگاه کردن طبقه به "نقش خود در تولید
 و همگون کردن ذهنی طبقه می باشد) او مثال می زند که "اگر نه
 تمامی سرمایه داران دستکم نخبه آنها باید توان متشکل کردن جامعه
 را در کل و در حد تمامی ارگانیزم پیچیده آن منجمد ارگانیزم دولتی
 داشته باشند" (دوم-۱۳). بعبارت دیگر نقش روشنفکر ارگانیک
 زمانی که طبقه قدرت سیاسی را در دست دارد تا حد جامعه
 سیاسی و دولت پیش می رود. زمانی که طبقه به دلیل ایزتکیو نقش
 که باید در جنبه غلظتی دادن به تولید اقتصادی داشته باشد،
 طبقه ای انقلابی است نقش روشنفکر انقلابی بسط پایه های هژمونی
 طبقه در حد جامعه ملی می باشد. یکی از رویه های این عمل بسط
 اندیشه انقلابی طبقه در حد جامعه است. رویه دیگر که بسا
 نخستین همیسته و در راه... م می باشد "شکل دادن روشنفکر
 به معنای جدید" ۱.

روشنفکر ارگانیک طبقه انقلابی، می تواند روشنفکر سنتی و روشنفکر
 ارگانیک طبقات دیگر را جذب کند (هم-۷۱). به گمان گرامشی
 در ایتالیا، پرولتاریا نتوانسته روشنفکر ارگانیک خود را بیافریند و به
 طور محمول روشنفکر سنتی نقش عنصر سوزنیو را جهت او ایفا می کند.
 او یکی از اهداف عمده مبارزه طبقه کارگر را در شرایط مشخص
 دوران "انقلاب روشنفکر ارگانیک پرولتاریا" دانسته (دوم-۷).
 روشنفکر ارگانیک به مثابه عنصر سوزنیو در مبارزه طبقه صرفاً حاصل
 مبارزه اقتصادی طبقه نیست؛ چنانکه لنین می آورد: "طبقه کارگر

در خود تنها قادر است آگاهی اتحادیه ای را رشد دهد.
 چه باید کرد؟ شرح می دهد که چرا تسلیم در برابر آگاهی اتحادیه
 ای تسلیم در برابر آیدئولوژی بورژواست.
 لگزش تجریدی، دقت صرف به مبارزه اقتصادی، مطلقاً بیکیفیت
 تازه و آگاهی انقلابی به طبقه کارگری می دهد که ضرورت آن همراه
 رشد شرایط ایزتکیو سازنده روشنفکر ارگانیک این طبقه است. پیدایش
 روشنفکر ارگانیک هر طبقه خود روندی است تاریخی که از عوامل رو-
 ساخت سود می برد. این INTELLIGENTIA (به زبان گرامشی روشنفکر
 سنتی) است که به رشد این روند یاری عده می دهد.

در شرایطی که روشنفکر ارگانیک پرولتاریا مبارزه می کند (بسط
 پایه های هژمونی در حد جامعه ملی از یکسو و مبارزه برای کسب
 قدرت سیاسی و تخریب کامل دستگاه دولتی بورژوا از سوی دیگر)
 دو ویژگی اصلی می یابد: ۱) اساس مبارزه اش استقرار "بلوک تاریخی"
 جدید است (پنجم-۱۱۵). وجودش در رابطه با پرولتاریا
 شرطی است که "جسم انداز آیدئولوژیک یک دوران روشن منی"
 نماید" (پنجم-۱۷).

روشنفکر ارگانیک پرولتاریا در حزب طراز نوین به مثابه عنصر
 آگاه بدل به روشنفکر جمعی می شود. ما قبلاً از برداشت گرامشی
 در مورد حزب بحث داشتیم. اینجا تذکر این نکته ضروری است که
 روشنفکر ارگانیک پرولتاریا بطور ضروری در حزب متشکل خواهد شد.
 در این معنی این روشنفکر نه از نقطه نظر خاستگاه و منشأ طبقاتی
 بلکه از جهت فعالیت سیاسی معینی که در جهت مبارزه طبقه کارگر
 انجام می دهد قابل شناخت می باشد. جنبه انقلابی این فعالیت
 در جهت مبارزه انقلابی طبقه کارگر در چارچوب برنامه و رهنمودهای
 حزب طراز نوین طبقه کارگر اجرا می شود. بقول مندل: "عقوت میان
 حزب کارگری در کل... و یک حزب انقلابی کارگری... تنها
 در برنامه یا فونکسیون های اجتماعی و ایزتکیو بلکه در توانایی آنها
 در یافتن روش پداگوژیک قابل قبول می باشد که بدانها قدرت می-
 دهد برنامه را به کارگران بیشتری عرضه نماید" (۲۲).
 برداشت گرامشی از روشنفکر ارگانیک و نتایجی که از این مفهوم
 می گیرد راه را برای مبارزه کارگر در سطح وسیعتر و کاراتری باز می کند.
 زیرا روشنفکر ارگانیک بلافاصله مفهوم پداگوژیک خود را طرح می کند.
 او جز ارگانیک طبقه ای است که اگر به قدرت سیاسی نرسیده در
 مبارزه جهت بسط هژمونی خود به خویشش معنی می دهد.

الف- ب
 مهر ۱۳۵۴

یادداشت ها
 ۱) بهترین زندگی نامه گرامشی کتاب جزئیه فیوری بنام زندگینی
 آنتونیو گرامشی است که به زبانهای فرانسه و انگلیسی هم ترجمه شده
 FIORI, G.: VITA DI ANTONIO GRAMSCI, BARI, 1965.
 تحقیق عمده زیر هم در این زمینه اثر سود مندی است:
 ROMANO, F.: ANTONIO GRAMSCI, TOURIN, 1967.
 ۲) در مورد تامل سرمایه داری در ایتالیا به کتاب تاریخ مختصر صنعت
 بزرگ در ایتالیا از روشو رجوع شود:
 ROMEO, R.: BREVE STORIA DELLA GRANDE INDUSTRIA IN ITALIA, 1967.
 ۳) POULANTZAS, N.: FASCISM AND DICTATORSHIP, LONDON, 1974. p.33
 ۴) لنین: منتخب آثار، جلد دوم، قسمت دوم، مسکو، ۱۹۵۷، ص ۱۷۵.
 ۵) CAMMETI, J.A.: ANTONIO GRAMSCI AND THE ORIGINS OF ITALIAN
 COMMUNISM, STANFORD, 1967. p.34
 ۶) نظر لنین درباره حزب سوسیالیست ایتالیا در کتاب زیر آمده:
 LENIN, V.I., ZINOVIEV, G.: CONTRE LE COURANT, PARIS, n.d., Vol. 1. pp272-78.
 ۷) درباره نهضت انقلابی کارگران ایتالیا در این سال به کتاب
 اسپریانو اشغال کارخانه هارجوع شود که ترجمه انگلیسی آن
 G.A. WILLIAMS: انجام شده.
 ۸) SPRIANO, P.: L'OCUPAZIONE DELLA FABBRILE, TORINO, 1964.

PORTELLH.: GRAMSCI ET LA BLOC HISTORIQUE. PARIS, 1972, pp.15-17. (۲۰)

(۲۱) برداشت هگل از "روح آزاد" یا "ذهن آزاد" کاملاً مشابهت معنای طبقه انقلابی در فلسفه پراکسیس است. هگل در پدیدارشناسی روح با طرح دیالکتیک "روح نظریه ای" و "روح عملی" به منتقد "روح آزاد" می رسد. ارنست بلوخ با بیان این واقعیت و یافتن نکات مشابه با آن در علم منطق هگل و فیزیک یادآوری تاکید لینن بر مقام عمده "فعالیت عملی" در ایده معرفت نزد هگل "ریشه های هگلی فلسفه پراکسیس را طرح می کند".

BLOCH, E.: ON KARL MARX, NEW YORK, 1971, p.83.

(۲۲) در مورد برداشت مارکس از جامعه طی به مقدمه گروندریزه رجوع شود: MARX, K.: GRUNDRISSE (Trn. NICOLAUS, M.), LONDON, 1973, p.83.

و به پیشگفتار کتاب درآمدی به نقد اقتصاد سیاسی:

MARX, K., ENGELS, F.: SELECTED WORKS, MOSCOW, 1973, Vol. I, p.503. و در مورد تمایزی که مارکس میان جامعه طی و دولت قائل می شود به طرحی که در نوامبر ۱۸۴۴ جهت نگارش اثری در مورد "دولت جدید" و دوره کنوانسیون انقلاب فرانسه ریخته رجوع کنید. در این طرح تمایز مورد بحث را در جملات زیر نشان می دهد: "همه عوامل در شکل دوگانه موجودند، عوامل طی و دولت" - "تمایز دولت و جامعه طی" - "نبرد جهت از میان بردن دولت و جامعه بورژوا"؛

MARX, K., ENGELS, F.: COLLECTED WORKS, MOSCOW, 1975 (Vol. 4), p.666.

(۲۳) در آیدئولوژی آلمانی رجوع شود به:

MARX, K., ENGELS, F.: SELECTED WORKS, Vol. I, p.47.

Ibid., Vol. 3, p.25. (۲۴)

(۲۵) بونومی به درستی به این نکته اشاره می کند که: "نزد گرامسکی فونکسیون هژمونیک دولت بطور اساسی در دولت بورژوا یافت می شود".

BONOMI, G.: "LA THEORIE GRAMSCIANNE DE L'ETAT" in LES TEMPS MODERNE No. 343, pp.974-998

(۲۶) لینن: منتخب آثار، جلد دوم، قسمت اول، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۲۴۵

(۲۷) جهت قیاس، به مشق جدید تروتسکی (۱۹۲۳) رجوع کنید:

PREOBRAJENSKY, E., RAKOVSKY, C., TROTSKY, L.: DE LA BUREAUCRATIE, PARIS, 1971.

LUKACZ, G.: LENIN, LONDON, 1971, p. 32. (۲۸)

PORTELLH.: Ibid, pp 106-108. (۲۹)

MARX, K., ENGELS, F.: Ibid, Vol. I, p.48. (۳۰)

(۳۱) AUFHEBUNG به فارسی ترجمه نشدن است. نزد هگل در معانی مثبت (تعالی) و منفی (معدوم شدن) بکار رفته. مارکس از این واژه در بیان نقد سواد جسته و هردو معنی را به مثابه نکات دوگانه از واقعیت موجود آورده است. او در واقع نکات و دقائق واقعیت را در هر نظریه ای از راز و رمزی که آنها را پوشانده زها می کند. نقض به فلسفه حق هگل بهترین نمونه چنین شیوه ای است. شناخت او از مفهوم "از خود بیگانه گشتن"!! (در دستخط های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴) و مفهوم "فیتیشیزم" در گروندریزه و کاپیتالال جدا از این شیوه نیست.

LENIN, V.I.: COLLECTED WORKS, Vol. 5, p.372. (۳۲)

MANDEL, E.: "THE LENINIST THEORY OF ORGANISATION" A pamphlet, p.12. (۳۳)

(۳۴) صفحه ۱۸۷ از نخستین خات نکات در سال ۱۹۳۲ از گرامسکی است. تروتسکی هم چون گرامسکی میان هژمونیک پرولتاریا و هژمونیک سیاسی آن تمایز قائل است اما نتایج متفاوتی از این تمایز می گیرد. برای شناخت نظریات او به فصل ششم ادبیات و انقلاب دقت کنید:

TROTSKY, L.: LITERATURE AND REVOLUTION, MICHIGAN, 1971, pp 184-214. و جهت سهم گرامسکی در این اثر به کتاب نویسنده بولسلاوی استیپویچ نظام گرامسکی و رساله ادبیات رجوع کنید. ترجمه ایتالیایی آن چاپ STIPEVIC, N.: GRAMSCI E I PROBLEMI LETTERARI, MILANO, 1974, pp84-85.

FIORI, G.: Ibid, pp 215-216.

DEUTSCHER, I.: THE PROPHET, OUTCAST, N.Y., 1965, p.31. (۳۵)

BUCH-GLUCKSMANN: GRAMSCI ET L'ETAT, PARIS, 1975. MACCIOCCHI, M.A.: POUR GRAMSCI, PARIS, 1974. (۳۶)

کتاب اول از جهات عمده ای کارائی دارد. اما کتاب دوم فاقد ارزش است.

(۳۷) برگزیده آثار گرامسکی به فرانسه، انگلیسی و آلمانی به شرح زیر چاپ شده اند:

FRANCAISE: GRAMSCI DANS LE TEXTE, PARIS, 1975. LETTRES DE PRISON, PARIS, 1971. ECRITS POLITIQUE (VOL. I), PARIS, 1974.

انگلیسی:

PRISON NOTEBOOKS, LONDON, 1971. MODERN PRINCE, LONDON, 1957. LETTERS FROM PRISON, NEW YORK, 1973. HISTORY, PHILOSOPHY AND CULTURE: IN THE YOUNG GRAMSCI. "TELOS", 1975. SOVIETS IN ITALY in NEW LEFT REVIEW No. 51.

آلمانی: PHILOSOPHIE DER PRAXIS, FRANKFURT 1967. KUNST UND KULTUR, FRANKFURT, 1965. BRIEFE AUS DEM KERKER, BERLIN, 1956. DIE SUDITALIENISCHE FRAGE. BEITRAGE ZUR GESCHICHTE DER EINGUNUNG ITALIEN, BERLIN, 1956.

(۳۸) در این مورد به فصل چهارم کتاب زیر رجوع شود:

TEXIER, J.: GRAMSCI, PARIS, 1966.

(۳۹) ارنست بلوخ در آخرین اثرش این رابطه را به شکل "منااسبات تاریخی میان روساخت و روابط تولید" در نظر گرفته. رجوع کنید به:

BLOCH, E.: "CATEGORIES OF TRANSMISSION" in TELOS No. 21.

LUKACZ, G.: HISTORY AND CLASS-CONSCIOUSNESS, M.I.T. PRESS, p.1 (۴۰)

MARX, K., ENGELS, F.: CORRESPONDENCE, MOSCOW, 1971, pp452-53. (۴۱)

در ترجمه انگلیسی مکاتبات (مسکو، ۱۹۷۵) در صفحات ۹۵-۹۶ آمده.

(۴۲) OBJECTUM "خارج-آنجا" و SUBJECTUM "داخل-اینجا" دو شکل وجود می باشند. در انتولوژی وجود شناسی هگلی، عنصر سوبژکتیو انسان و اندیشه (وحدت وجود و اندیشه) و عنصر-ایزکتیو جهان می باشند. مارکسیزم در همین طریق از عنصر سوبژکتیو-شکل وجود اجتماعی انسان و آگاهی او را در نظر دارد.

(۴۳) در این مورد به فصل "روش دیالکتیکی" کتاب زیر رجوع شود: BASSO, L.: ROSA LUXENBURG: A REAPPRAISAL. LONDON, 1973, pp17-47.

منااسوبه درستی اثری پیری لوکاچ را از روزالوینا میورگ در طرح "تمایز شخص یادآوری می کند".

(۴۴) به مقاله زیر دقت شود که در مورد فهم سؤال "جامعه طی" نیز گرامسکی سوادمند است:

BOBBINO, N.: "SULLA NOZIONE DI SOCIETA CIVILE" in DEMOCRIN, No. 24-25 1968.